بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ وَ صَلّی اللهُ عَلَى سَیِّدِنَا وَ نَبِیِّنَا وَ حَبیبِ إلَهِنا أبِی القَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلّی اللهُ عَلَیهِ و آلِهِ الطَّاهِرینَ سِیَّمَا بَقیَّةُ الله فِی الأعظَم مَولانَا الحُجَّةِ بنِ الحَسَن وَ لَعْنَةُ اللَّهِ ‏عَلَى أَعْدَآئِهِمْ أَجْمَعِینَ إلَی قیامِ یَومِ الدِّینَ.

السَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِیَّ ألَّذِی وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً وَ يُمَكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ

أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ.»[[1]](#footnote-1)

«و اگر ما بر آنها (کفار) فرشتگان را نازل کنیم و مردگان با آنها حرف بزنند و همه چیز را در مقابل آنها جمع کنیم ایمان نخواهند آورد مگر اینکه خدا بخواهد و لکن بیشتر آنها نادان هستند.»

آیه صد و یازده از سوره مبارکه انعام، آیه شریفه و آیات بعد هم دنباله همان آیاتی هست که در مقام این مطلب بود که ما وقتی حق را بیان می­کنیم، تصریف آیات می­کنیم با بیانات گوناگون و صور مختلف دعوت به حق می­کنیم، گروهی که در مقام لجاج و عناد هستند و نمی­خواهند زیر بار حق بروند در اثر همان بدعملی­ها که توضیح داده شد هفته پیش، چشم و گوش باطنی خود را کور کرده­اند نمی­توانند حق را ببینند و بشنوند، اینها در مقام انکار و تکذیب برمی­آیند و برای اینکه این انکار خودشان را هم به قول خود منطقی ارائه کرده باشند توجیه­هاتی می­کنند بهانه­جویی­ها دارند از جمله اینکه می­گویند برای ما آیتی بیار، موعظه­ی، خرق عادتی، در حالتی که اعظم خوارق عادات خود قرآن کریم است دنبال بهانه هستند و مرده­ها را زنده کن، مثلاً زمین را به آسمان متصل کن، از زمین به آسمان برو من ببینم این حرفها، تمام اینها بهانه­جویی است که آیه شریف دارد « وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ»[[2]](#footnote-2) اگر ما بر فرض به پیشنهاد آنها هم ما جواب مثبت بدهیم فرشتگان را از آسمان هم فرود بیاوریم در مقابلشان « وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى» مرده­ها را هم زنده کنیم بیایند در مقابلشان هم بایستند و شهادت به رسالت بدهند «وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ» اگر همه را، همه چیز را هم مقابلشان بیاوریم «ما کانوا لِیُومنوا» اینها ایمان نخواهند آورد چون بناشان بر تکذیب و انکار است این حرفها هم بهانه­جویی است حالا قبل از اینکه توضیحی داده شده باشد این نکته را شاید نکته جامعی باشد که در بسیاری از موارد حل مشکل می­کند عرض می­کنم و آن که ما زیاد برمی­خوریم به این تعبیرات، که خداوند حکیم موجبات اضلال و گمراه کردن را به خودش نسبت می­دهد که او گمراه می­کند، او کور می­کند، او کَر می­کند، او بر قلب­ها مهر می­نهد. این تعبیرها داریم در قرآن مثلاً در همین چند آیه­ای که می­خوانیم چند جا این تعبیر بود. مثلاً یکی اینکه «كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ» ما عمل بد هر گروهی را برایشان زیبا جلوه می­دهیم، ما تزیین می­کنیم به خود نسبت می­دهد می­گوید من اینکار را می­کنم «كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ»[[3]](#footnote-3) ما برای هرگروهی اعمال بدشان را تزیین می­کنیم می­آراییم گمراه می­شوند این تزیین در قرآن کریم شاید در بیست مورد آمده باشد که در هشت مورد به شیطان نسبت داده شده «وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ»[[4]](#footnote-4) شیطان اعمال بد آنها را تزیین می­کند، می­آراید و شاید در ده مورد بطور فعل مجهول آمده که چه بسا به خود انسان نسبت داده شده باشد «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا»[[5]](#footnote-5) شاید ده مورد به این کیفیت داریم که بطور مجهول هست فاعل نشان داده نمی­شود و چه بسا به خود انسان ارجاع بشود که خودش می­آراید و در دو مورد هم به خدا نسبت داده شده، تزیین که یک موردش همین اینجاست «كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ» ما اعمال بد هر گروهی را برایش زیبا جلوه می دهیم و یا اینکه همان آیه­ای که هفته پیش هم خواندیم «وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ»[[6]](#footnote-6) ما دلها را وارونه می­کنیم، واژگون می­کنیم، کاسه دل را برمی­گردانیم که از ظرفیت می­افتد نمی­تواند دیگر که بگیرد «وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ». چشمها را کج می­کنیم نمی­تواند آنچه را که حق است ببیند خب این تعبیرات هست یا در جای دیگر اینکه «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ».[[7]](#footnote-7) خدا گوش آنها را کر کرده و چشمهایشان را کور کرده، «ختم اللهُ علی قلوبهم»[[8]](#footnote-8) مثلاً خدا بر قلب­های آنها مهر نهاده، این تعبیرات هست لذا به ذهن این توهم پیش می­آید خب اگر بنا شد که خدا تزیین کند بیاراید مطلبی را در مقابل من، او را دلربایی به او بدهد به من هم دلدادگی بدهد، قهراً مجذوب می­شوم در مقابل او گمراه می­شوم تقصیر من چی هست؟ یا « نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ» ما دلها را واژگون می­کنیم، چشمها را دگرگون می­کنیم، وقتی کاسه قلب من را خدا واژگون کرده، خب چیزی نمی­توانم بگیرم چون ظرفیت دیگر نیست. این تعبیرات هست عرض می­کنیم در جواب این توهّم بر اینکه، به طور کلی فعلی که از انسان صادر می­شود، عملی که از انسان صادر می­شود، این عمل از یک جهت به خدا نسبت داده می­شود از یک جهت به خود آدم نسبت داده می­شود و هردو آن درست است. بطور کلی در خارج از وجود انسان، عالم جبر است. عالم محکوم به جبر است. در خارج اعمال انسان به هرجا نگاه کنیم آفریدگار جوری ساخته است که نمی­تواند غیر آن باشد. در همه جای عالم قانون جبر است خب زمین ساخته شده به همین کیفیت، آفتاب به همان کیفیت ساخته شده، تمام نظامات خلقت، اینها مجبور در همان راهی هستند که به آن راه انداخته شده­اند. آتش را خداوند خلق کرده که بسوزاند. این نمی­شود که نسوزاند در خارج وجود انسان مطلب این است. همه جا جبر است. در ساختمان وجود ما هم همینجور است خب ما را ساخته­اند ما خودمان، خودمان را که نساخته­ایم با اختیار خودمان، ما را ساخته­اند به این کیفیت، ما را سر دو پا راه می­رویم ساخته­اند. اون یکی را قدبلند درست کرده، قدکوتاه درست کرده، یکی را زشت و دیگری را زیبا، اینها دیگر از اختیار انسان خارج هست، هم عالم آفاق از اختیار خارج است و هم ساختمان وجود انسان خارج است. ولی وقتی که به مرحله عمل که می­رسیم کاری که از آدم، صادر می­شود اینجا خیر، اینجا قانون جبر نیست در عالم عمل و کاری که از او صادر می­شود، اینجا مرحله اختیار است. یعنی به خود واگذار است که اختیار، ساخته است انسان را جوری که مختار باشد اینجور ساخته، آتش را جوری ساخته است که مضطر باشد نتواند که نسوزاند ولی انسان را جوری ساخته است که مختار باشد و اگر بگوییم اینکه انسان مجبور در اختیار است حرف درستی است. اصلاً انسان را ساخته است که مختار باشد نمی­تواند مختار نباشد. نمی­تواند مختار نباشد اینجور ساخته است که حس انتخاب دارد. یعنی قدرت انتخاب دارد. برمی­گزیند تصمیم­گیری خدا به او داده است که می­تواند تصمیم­گیر باشد سر دو راه قرار می­گیرد خودش احساس می­کند که سر دوراهی هستم می­توانم از این راه بروم می­توانم از آن راه بروم. انتخاب این را با خودش هست «إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً»[[9]](#footnote-9) ساختمان انسان این است همان خالقی که آتش را مضطَر آفریده که نتواند نسوزاند انسان را مختار آفریده « مَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»[[10]](#footnote-10) مشیّت شما هست در همین آیه دقت می­فرمایید که دوتا مشیّت، مشیّت خدا است مشیّت انسان است مشیّت شما دنبال مشیّت خدا قرار گرفته یعنی خدا خواسته است که شما خواهنده باشید خدا خواسته است که شما دارای خواست باشید یعنی بتوانید بخواهید بتوانید انتخاب کنید بتوانید برگزینید تصمیم بگیرید این «تشاءون» تصمیم گیری شماست. این تصمیم گیری شما با مشیت خدا درست شده یعنی او خواسته است که شما اهل مشیّت باشید. شما موجود انتخاب­گر باشید. ما را اینجور ساخته­اند که مختار باشیم تمام عالم را جوری ساخته است که مضطر باشد. ساختمان وجود خودمان هم مضطر است اما در تمام عمل کار که می­کنم این سخن که الان می­گویم این کار من است. در این کار من تصمیم گیرنده­ام. من انتخاب­گر هستم. خودم انتخاب می­کنم. خودم افکاری در ذهن خود مطالبی می­پرورانم و بعد هم در قالب الفاظ می­ریزم و القاء می­کنم و در این عمل مختارم. یعنی می­توانم سکوت کنم. هیچ دم نزنم و هیچ اجباری هم ندارم. می­توانم حرف بزنم باز هم اجباری ندارم شکی درش نیست و لذا این کار که من انجام می­دهم این کار را می­توانم هم به خود نسبت بدهم و هم به خدا نسبت بدهم هر دوش درست است. بگویم من که الان دارم حرف می­زنم خدا دارد ایجاد سخن می­کند درست است من خودم دارم ایجاد سخن می­کنم این هم باز درست است فاعل مباشر من هستم فاعل مسبّب اوست. یعنی تمام ابزار کار را او درست کرده، ابزار کار را، خود کار با من است، خود کار مال من است، ولی ابزار کار از اوست که اگر ابزار کار نبود، ابزار کار چی هست؟ هوا آفریده در اختیار من نیست مثلاً. ریه آفریده، در اختیار من نیست زبان آفریده این در اختیار من نیست، آفرینش زبان به من مربوط نیست، آفریدن کلیه و ریه و کبد و اینها به من مربوط نیست. خلقت هوا به من مربوط نیست. اینها ابزار کارند. همه را او ساخته، اما همه که فراهم شد بعد اینکه همه ابزار فراهم شد خود حرف زدن مال من است که اگر یکی از این ابزار از کار بیفتد، قادر به حرف زدن نیستم هوا نباشد نمی­توانم ریه خراب باشد نمی­توانم زبانم لال باشد، نمی­توانم غده های ترشح زیر زبان از کار بیفتد نمی­توانم همه اینها که فراهم شد، من ایجاد سخن می­کنم. پس اینجا می­گوییم که خدا ایجاد سخن کرده زیرا اگر خلق نمی­کرد ابزار را من قادر به سخن نبودم من ایجاد سخن می­کنم، برای اینکه بعد از فراهم شدن ابزار من دارم کار می­کنم که با بودن ابزار هم می­توانم حرف نزنم. همه چیز هست، هوا هست، ریه هست و زبان هست و همه چیز هست ولی من حرف نمی­زنم می­توانم پس ابزار کار از اوست ولی خود کار از من است. شما این مثال را روشنتر ملاحظه می­فرمایید که یک مایع سمّی مثلاً تو لیوان ریخته­ام و حالا می­خورم. می­خواهم انتحار کنم مثلاً این ماده سمّی که من می­خورم و بعد هم انسان می­میرد، اینجا می­شود گفت که خدا کشته این آدم را، می­شود گفت که خودش کشته خودش را، این هر دوش درست است ضمن اینکه که مایع سمّی را خورده و مرده، خود را کشته، خب بله خود را کشته، خدا کشته، خب بله خدا کشته چرا هر دوش درست است به جهت اینکه مقدمات را او آفریده مایع سمّی را او ساخته، من نساخته­ام مایع سمّی مال من نیست، مخلوق من نیست مایع سمّی را او آفریده و خاصیت اهلاک را هم او قرار داده در این مایع سمّی هم خودش را ساخته و هم خاصیت کشندگی را او داده من نداده­ام. خاصیّت در اختیار من نیست خود ماده هم در اختیار من نیست مایع سمّی مخلوق اوست خاصیّت کشندگی هم او داده است، ولی من می­خورم، این که برمی­دارم سر می­کشم این کار من هست. سر کشیدن مایع سمّی کار من هست اما مقدماتش و ابزارش از اوست و خاصیت اثرگذاری هم از اوست، پس درست است می­گویم خدا کشته زیرا اگر خدا مایع سمّی نمی­آفرید، اگر خاصیت کشندگی به آن نمی­داد این نمی­مرد. می­گوییم خودش کشته خود را، برای اینکه اگر نمی­خورد نمی­مرد.خب، درست است خدا ساخته مایع سمّی را و خاصیت کشندگی هم داده به او ولی من خودم خورده­ام پس اینجا انتحار خودکشی هم به خدا نسبت داده و هم به انسان نسبت داده می­شود. خدا او را کشته، درست است. برای اینکه اگر ماده سمّی نمی­آفرید نمی­شد دیگر، پس خاصیّت از اوست خود مایع هم از اوست امّا عمل از من است این کار خوردن از من است دیگر، این معلوم است. غذا خوردن، غذا می­خورم می­توانم بگویم خدا ایجاد می­کند غذا خوردن را یا من ایجاد می­کنم هردوش درست است برای اینکه باز هم ابزار کار از اوست تمام مواد را او آفریده، گوشت را او ساخته، برنج را او ساخته، نان را او ساخته به من مربوط نیست و خاصیّت اینکه اگر غذا می­خورم سیر می­شوم، باز هم او درست کرده امّا خود غذا خوردن کار من است دیگر. که محال است بگوییم خدا غذا می­خورد برای اینکه غذا خوردن دندان می­خواهد، دهان می­خواهد ،حلق می­خواهد، معده می­خواهد، روده می­خواهد، خدا منزه است از این جسمانیات است. خدا منزه است از اینکه دهان داشته باشد حلق داشته باشد معده و روده داشته باشد معلوم است، بنابراین نمی­شود بگوییم خدا غذا می­خورد این محال است، در عین حال می­گوییم خدا ایجاد غذا خوردن در ما می­کند برای اینکه او آفریده مقدمات را و من می­خورم درسته، خوردن کار من است من ایجاد می­کنم غذا خوردن را، این درست است خدا ایجاد می­کند غذا خوردن را این هم درست است دیگر، و لذا به «حول الله و قوتِهِ و اقُومُ وَ اقْعُدُ » قیام و قعود کار من است می­گوییم «اقُومُ وَ اقْعُدُ»، یعنی من می­ایستم من می­نشینم محال است بگوییم خدا می­نشیند خدا می­ایستد این محال است برای اینکه قیام و قعود جسم است از عوارض جسمانی است باید پا داشته باشد آدم، باید زانو داشته باشد خم بشود، راست بشود، این به خدا محال است خدا منزه از این است که پا داشته باشد زانو داشته باشد ساق پا داشته باشد خم بشود، راست بشود، این به خدا محال است منزّه است از اینکار، مال من است قیام مال من است قعود مال من است چون پا مال من است زانو مال من است اینها را من دارم « بِحَوْلِ اللَّه و قُوتِهِ» ولی حول و قوه از اوست او حول و قوه داده است او به من پا داده او به من دست داده او به من زانو داده، او به من قدرت خم شدن و راست شدن داده، حول و قوه از اوست، اما قیام و قعود از من است «بِحَوْلِ اللَّه تَعالى‏ وَ قُوَّتِهِ اقُومُ وَ اقْعُدُ» بنابراین هر دواش درست است بگوییم خدا ایجاد می­کند قیام و قعود مرا، بله این درست است که اگر او نساخته بود مرا و دست و پا اینها را، نبود قیام و قعود، او ایجاد می­کند قیام و قعود را من ایجاد می­کنم درست است بله، چون پاها مال من است زانو مال من است من ایجاد می­کنم قیام و قعود را، درست است خدا ایجاد می­کند قیام و قعود را این هم درست است «بِحَوْلِ اللَّه‏ وَ قُوَّتِهِ اقُومُ وَ اقْعُد». «ایّاکَ نَعْبُدُ وَ ایّاکَ نَسْتَعین»[[11]](#footnote-11) عبادت کار من است من دارم عبادت می­کنم خدا را، خدا عابد نیست. خدا که پرستش نمی­کند کسی را، پرستش کار من است امّا کمک گرفتن برای پرستش او کمک می­گیرم. اعانت از آن اوست، او باید کمک کند او باید به من نیرو بدهد حیات بدهد عقل و شعور بدهد مثلاً دین برنامه تنظیم بکند تا من عبادت بکنم. کمک از عبادت، از اوست ولی خود عبادت از من است «ایّاکَ نَعْبُدُ وَ ایّاکَ نَسْتَعین»[[12]](#footnote-12) این قانون کلی، این وقتی درست شد که می­گوییم در هر کاری که انسان انجام می­دهد در آن کار هم استناد به خدا درست است و هم استنادش به انسان درست است. چون ابزار کار از اوست به او نسبت می­دهیم، چون خود کار از انسان است به انسان نسبت داده می­شود بنابراین در این آیات هم که می­خوانیم فرمود من تزیین می­کنم اعمال بد را. من تزیین می­کنم یعنی چه؟ یعنی ابزار تزیین من داده­ام ابزار تزیین مثلاً چی زینت می­دهد برای انسان کار بد را، تکرار عمل، خود انسان وقتی کار بد را زیاد تکرار کرد خود تکرار عمل باعث می­شود که خود آن عمل زیبا جلوه می­کند. این معلوم است، انسان مثلاً اهل سیگار نیست اولش هم خیلی بدش می­آید از بوی سیگار، نفرت می­کند، اما کم کم او را وادارش کردند سیگار بکشد. کم کم دیگر زیبا جلوه می­کند اما در نظرش بد بود بر اثر تکرار عمل محبوبش می­شود، دیگر نمی­تواند از آن جدا بشود. تکرار عمل موجب تزیین است. یعنی او می­آراید. تکرار عمل می­آراید کار بد را، تکرار مال کیست؟ مال من است مال انسان است، من دارم تکرار می­کنم عمل را، در نتیجه تکرار عمل این عمل بد زیبا می­شود در نظر من، اینجا می­توانیم بگوییم خدا تزیین می­کند برای اینکه خداوند به من قدرت عمل داده قدرت کار داده و قدرت تکرار داده و هم خاصیّت این تکرار، مزیّن می­کند، او داده است به این تکرار عمل خاصیت تزیین او داده و این را چون من انجام می­دهم تکرار می­کنم پس من دارم تزیین می­کنم. این تزیین هم کار من است، هم کار شیطان است و هم کار خدا، در قرآن تزیین هم به شیطان نسبت داده شده «وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ»[[13]](#footnote-13) هم به خدا نسبت داده شده «زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ»[[14]](#footnote-14) هم خود انسان هم هست «أَفَمَن زُیِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً»[[15]](#footnote-15) پس درست است نسبت تزیین به شیطان، درست است چون وسوسه می­کند اگر وسوسه نمی­کرد او، ممکن بود من رغبت پیدا نکنم به این کار بد، خدا تزیین می­کند، برای اینکه مواد را او آفریده، ابزار کار را او آفریده، اگر ابزار به من نمی­داد زبان به من نمی­داد دروغ هم نمی­گفتم، زبان را او به من داده هوا را او خلق کرده تمام مقدمات را او خلق کرده، من دروغ می­گویم، این دروغ گفتن کار من است ولی ابزار کار از اوست. وقتی تکرار کردم دروغ گویی را زیبا می­شود در نظر من. بنابراین تزیین درست است هم مال خود انسان است. چون تکرار عمل مال خود انسان است و تکرار عمل مزیِّن است یعنی زینت می­دهد آرایش می­دهد خدا هم مزیّن است «زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ» برای اینکه همه ابزار را او آفریده و خاصیّت اینکه تکرار عمل زیبا کند او آفریده پس درست است شیطان هم در این زمینه دخالت دارد او هم وسوسه می­کند. وسوسه او نبود رغبت من کم می­شد پس هر سه درست است که بگوییم «وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ»[[16]](#footnote-16). «زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ»[[17]](#footnote-17). «افَمَن زُیِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً».[[18]](#footnote-18) هر سه درست می­شود، «نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ»[[19]](#footnote-19) همینجور است ما دلها را واژگون می­کنیم باز مطالب همین است علت اینکه دل واژگون می­شود برای اینکه انسان بدعملی­ها را تکرار می­کند، خیری که آدم کار بد را انجام داد خاصیت این تکرار عمل است که دل وارونه می­شود، پس خدا وارونه می­کند یعنی این، یعنی ما همه ابزار کار را برای انسان آفریده­ایم و خاصیت اینکه تکرار عمل هم دل را واژگون کند ما به این داده­ایم و خود این تکرار مال انسان است این انسان است که تکرار می­کند عمل بد را دروغگویی را، غیبت را، بدگویی را در نتیجه تکرار عمل کور می­شود چشم آدم کر می­شود گوش آدم، واژگون می­شود قلب آدم، این واژگون شدن هم کار انسان است و هم کار خدا، انسان است که با تکرار عمل بد خود را کور و کر می­کند و خداست که خاصیّت کور و کر کردن را به این اعمال بد داده و لذا «فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمى‌ أَبْصارَهُمْ»[[20]](#footnote-20) هم کر کرده و هم کور کرده، پس این نسبت درست است. هم انسان فاعل است هم خدا، منتها انسان فاعل مباشر است و خدا هم فاعل مسبب است، پس این قاعده که بدست آمد در خیلی از جاها، مشکل حل می­شود هرجا که آیه می­بینیم که به خود نسبت می­دهد من اضلال می­کنم من گمراه می­کنم من کور و کر می­کنم نه اینکه از اول اینجور ساخته، اینکه جبر است اینکه محال است آن وقت مجبور بودن به عمل و بعد هم معاقب بودن، اینکه خلاف عقل است خلاف حکمت است پس تمام این کارها از این قبیل است خود کار مال من است، ابزار کار مال خداست و تکرار عمل هم نتیجه­اش این است که دل واژگون می­شود به خاطر خاصیّتی است که خدا به او داده به این تکرار عمل، و لذا می­فرماید که «يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ»[[21]](#footnote-21) بوسیله قرآن، خدا گمراه می­کند کسانی را که بخواهند «وَیَهْدِى مَن یَشَآءُ» «وَ ما يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفاسِقِينَ»[[22]](#footnote-22) اگر اضلال می­کند اضلال نتیجه فسق است چون این انسان فاسق می­شود فاسق بودن انسان زمینه فراهم می­شود برای ضلالت و گمراهی، پس خدا گمراه می­کند یعنی چه؟ یعنی خدا این خاصیّت در فسق و فجور قرار داده که کسانی که فاسق بشوند زیاد دنبال فسق و فجور بروند خدا رهایشان می­کند به حال خودشان، رها که کرد گمراه می­شوند «وَ ما يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفاسِقِينَ»[[23]](#footnote-23) خداوند فسّاق را گمراه می­کند، این اضلال کیفری است نه ابتدایی است. از اول کسی را گمراه نیافریده هر کسی می­تواند گمراه بشود یا به راه بیاید آفریده، خود انسان است وقتی که رفت به این سمت به حال خودش رها می­کند و قهراً گمراه می­شود یا آیه دیگر روشنتر «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ.»[[24]](#footnote-24) زیغ از خود مردم است وقتی که خودشان کج رفتند، خدا هم قلب آنها را به کجی می­برد یعنی اینجور قرار داد، ربّ است دیگر ربّ انسان را هر راهی که برود می­بردش، «كُلًّا نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّكَ»[[25]](#footnote-25) هم گروه بدعمل را و هم خوش­عمل را، ما جلو می­بریم عالم اختیار همین است هرکه به این راه افتاد جلو می­بریم به این راه افتار جلو می­بریم اینجور نیست که هر عالمی وقتی افتاد در راه معصیت، خفه­اش کنیم کورش اینجور نیست ما جلو می‌بریم منتها گفته‌‌ایم که نتیجه این راه رفتن، نتیجه‌اش کورگشتن است. کورگشتن باطل، کر گشتن باطل و وارونه‌گشتن دل و عاقبت سر از جهنم درآوردن است، پس «فلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ»[[26]](#footnote-26) چون خودشان کج رفتند نتیجه این کج‌روی، این است که خدا قلب‌های آنها را که نتیجه کج‌روی بود وارونه کرد و دلها و چشم‌ها را کور کرد، پس این نتیجه می‌شود که «أُولِئكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ»[[27]](#footnote-27) چون از رحمت طردشان کرد. نتیجه طرد رحمت، این می‌شود که چشم‌ها کور و گوش‌ها کر می‌شود. پس آیه مبارکه که دوباره می‌خوانیم «وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ»[[28]](#footnote-28) ما بر فرض فرشتگان را هم نازل بکنیم «وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَی» مرده‌ها را هم زنده کنیم حرف بزنند «وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا» همه چیز را هم مقابلشان بیاوریم «مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا» یعنی ایمان نخواهند آورد «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» بله، مگر خدا بخواهد اجبار کند، اگر بخواهد اجبار کند خب ممکن‌است جوری می‌کند که نتوانند کج بروند ولی اینکه خلاف اختیار عالم انسان است. عالم انسان، عالم اختیار است. این کار را نمی‌کند. یعنی خدا هیچوقت اجبار نمی‌ کند مثل آتش انسان را نساخته که نتواند سوزاند، انسان را جوری ساخته که می‌تواند کج برود و نمی‌تواند راست برود «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ»[[29]](#footnote-29) ولی اکثر مردم در حال جهل هستند. این جهل ‌است که انسان را طوری در می‌آورد که نتواند حقّی را بشنود و ببیند و بپذیرد، نتیجه اش این است «وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ»[[30]](#footnote-30) آیه بعد هم بازهم این مطلب است که «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ»[[31]](#footnote-31) ما در مقابل هر پیغمبری شیاطین، انس و جن قرار داده‌ایم که وسوسه‌ها می‌کنند، مردم را به گمراهی می‌کشانند. هر دو را ساخته‌ایم؛ هم نبی آفریده‌ایم که راهنمایی کند و هم شیطان آفریده‌ایم که انسان را به گمراهی دعوت کند هردو‌شان را ما ساخته‌ایم، در عین حال نه از خود شیطان سلب اختیار کرده‌ایم که نتواند بندگی کند اینجور نیست، شیطان را که در عین حال شرور است ما شرورش نساخته‌ایم می‌توانست که عبادت کند شش هزار سال هم بندگی کرد بی‌نوا، ولی بعد یک سجده خواستند، ازش نکرد، مطرودش کردند گفتند که «اِذهَب فانّک الرجیم»[[32]](#footnote-32) شیطان را هم ساخته‌ایم سلب اراده‌ ازش نکرده‌ایم «َاخرِج مِنَها فَاِنَّکَ رجیم» چه شیطان انسی و چه شیطان جنی و جوری نکرده‌ایم که اون شیطان‌ها بخواهند از انسا‌ن‌ها سلب اراده کنند اینجور نیست، نمی‌توانند آنچنان مسلط بر انسان بشوند از انسان سلب اختیار کنند، نه هم خودشان مختارند و هم انسانها مختارند، پیغنبر آفریده‌ایم، شیطان را آفریده ایم و این دو تا هر دو سر راه انسانند پیامبر دعوت به حق می‌کند. شیطان دعوت به باطل می‌کند. انسان هم سر دو راهی هست، «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»[[33]](#footnote-33) از این راه برود، ما هم راه باز می‌کنیم از این راه برود راه باز می‌کنیم، راه به کسی نمی‌بندیم، چون عالم اختیار است. تا این دنیا تمام بشود، آنجا برسند به میعاد ما، پس «وَ کذلک جَعلنا لِکُلِّ نَبیٍّ» در مقابل هر پیغمبری «عَدُوّاً» دشمنی قرار داده ایم «شَیاطینَ الإنسِ وَ الجِنِّ» شیطان‌های انسی و جنی. شیطان‌ها هم انسی هست هم جنی، هم پنهان‌است در دل وسوسه می‌کنند او را نمی‌بینیم او شیطان جنی‌است. پنهان‌است شیطان‌های انسی رفقای بد، معاشرهای ناجور، اینها هم شیطان انسی‌اند انسان را دعوت به گمراهی می‌کنند، به ضلالت می‌کنند، پس هر دو هستند شیطان جن و انس، «يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ»[[34]](#footnote-34) و لذا هی به هم القاء می‌کنند، انتقال می‌دهند.

افکار بدشان را انتقال می‌دهند « زُخْرُفَ الْقَوْلِ»[[35]](#footnote-35) سخنان مزخرف، یعنی زشت زیبانما چون زخرف یعنی طلا، زینت، فلان سخن مزخرف است، یعنی ظاهر فریبنده‌ای دارد ولی باطنش بد است، تاریک ‌است. « زُخْرُفَ الْقَوْلِ»[[36]](#footnote-36) گفتارهای مزخرف، زشت زیبانما را به هم القاء می‌کنند شیاطین انس و جن، غروراً، می‌خواهند بفریبند، فریب بدهند و «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ » بله اگر می‌خواست اجبار کند، نمی‌توانستند اینکار را بکند اگر خدا می‌‌خواست شیطان را نگذارد که وسوسه کند شیطان انسی نگذارد که وسوسه کند. اما نه، بنای اینجور نیست، اجبار در کار نیست. «لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ» اگر خدا می‌خواست اکراه و اجبارکند نمی‌توانستند گناه کنند وسوسه کنند « فَذَرْهُمْ» ما خواسته‌ایم مختار باشند هر دو راه هم پیش پایشان گذاشته‌ایم. قدرت انتخاب هم به آنها داده‌ایم. فَذَرْهُمْ حالا رهایشان کن، تو حرف خود را بزن، راهنمایی بکن، « فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ» رهایشان کن، با همان افتراهاتشان، با همان یاوه‌گویی‌هایشان، هرچه می‌خواهند فعلاً بگویند، بگویند تو شاعری! بگویند تو ساحری! بگویند تو کذّابی! بگویند رهاکن اینها را با این افتراه‌هاتشان ما اتمام حجت کرده‌ایم، ما به انسان عقل داده‌ایم، شعور داده‌ایم، اراده داده‌ایم، اختیار داده‌ایم، وحی نازل کردیم، کتاب فرستادیم، شیطان را معرفی کردیم، پیغمبر را معرفی کردیم، هم آدمی که راهزن است معرفی کردیم، آدمی که راهنما است معرفی کردیم، خودش را هم راهرو قرار دادیم، می‌تواند برود کج برود، یا راست برود، «فَذَرْهُمْ»[[37]](#footnote-37) دیگر حالا ولشان کن، پس این جنگ میان شهوت و عقل، در داخل وجود انسان، جنگ میان نبی و شیطان، این همیشه برقرار است، باید هم باشد. خود شیطان یک وسیله تکامل انسان ‌است. به وسیله او دارد به کمال می‌رسد اگر چنانچه شیطان نبود، وسوسه‌ها نبود، همه این هیچ معلوم نبود، چه‌کسی راست می‌گوید و چه‌کسی دروغ می‌گوید؟! تکامل حاصل نمی‌شد. دشمن قوی و نیرومند که جلو آدم آمد، نیروها بسیج می‌شود استعدادها از قوه به فعل می‌رسد، نیروهای خفته بیدار می‌شود. ولی دشمن برای انسان وسیله خیر است، بله، اگر دشمن قوی ‌بود و نیرومند بود، انسان پخته‌تر می‌شود. آن قوای درونی‌اش آشکار می‌شود. دیگر، شیطان را هم خدا قوی خلق کرد، از آن‌طرف هم نبی قوی ‌هست در راهنمایی و او در راهزنی، دیگر این همه‌جا هست، می‌گویند در عالم طب و بهداشت بدنی، حالا می‌گویند که برای جلوگیری از بیماری آبله، تخم‌آبله را ضعیف می‌کنند و در داخل بدن تزریق می‌کنند، وارد خون بشود، با سلول‌های مدافع بجنگد، آن سلول‌ها فعالیت می‌کنند، بر علیه میکروب آبله، تحریک می‌شوند، ماده سمّ ترشح می‌کنند و آن میکروب را از بین می‌برند، آماده می‌شوند برای مبارزه با میکروب قوی‌تر، در واقع عمل تزریق آبله، یک عمل تمرینی و مانور دادنی ‌است، به منظور پیداکردن سلول‌های مدافع که مبارزه کنند ورزیده شوند و با دشمن قوی تر بتوانند بجنگند. لذا خداوند حکیم هم در وجود انسان مایه آبله شهوت را تزریق کرده که در مقابل عقل بایستد. عقل را هم در مقابل این قرار داده که عقل تحریک بشود و در مقام مبارزه با این شهوت و هوس درآید و نگذارد که جان آدمی آبله گون بشود، و اگر چنانچه این شهوت و هوس نبود، عقل تنبل می‌شد به کسالت خو می‌گرفت. برای اینکه تنبل نشود کسالت خو نگیرد، شهوت و هوس در وجود انسان هست، تحریک بشود عقل بر علیه او، تا بشود انسان پخته، انسان کامل، اگر نبود که از هم جدا نمی‌شدند، عمر ابن سعد از حر بن یزید ریاحی جدا نمی‌شد، شیطان هست درباره هر دو، هردو را دارد وسوسه می‌کند، امّا او حربن یزید ریاحی، به عقل خود مراجعه می‌کند، فکر می‌کند، می‌گوید میان بهشت و جهنم متحیّرم، کجا بودم، می گوید عقل نمی‌گذارد آدمی به جهنم برود، پسر سعد هم همینجور مختار است. اون هم تو خانه‌اش شبش که می‌خواهد فردا بیاید تو خانه‌اش نخوابید، همه‌اش فکر می‌کرد، می‌گفت »یقُولُون ِانّ الله خالقُ جَنَّه وناری«[[38]](#footnote-38)بهشتی هست، جهنمی است، می دانم اگر بروم به جنگ حسین ابن علی علیه‌السلام جهنمی خواهم‌شد و اگر نروم بهشتی هستم، ولی چه کنم که اگر نروم ملک ری، از دستم می‌رود ولی گفت کم‌کم نه فعلاً ملک ری نقد است، بهشت نسیه است. «وَما عاِقلٌ باءَ الوُجُودَ بِدِینِی»[[39]](#footnote-39) آدم عاقل نقد را از دست نمی‌دهد، هردو متفکّرند دیگر، حر هم اختیار دارد، فکر می‌کند، ابن سعد هم با اختیار دارد فکر می‌کند، تا کدام راه را بگیرند، پس خداوند در وجود آدم قرارداده، جنگ بین عقل و شهوت در وجود آدم، همیشه برپاست، این عقل را تقویت کند، قوی بشود، در خارج هم همینجور است. در میدان‌های اجتماعات بشری، هم منادیان تقوی و فضیلت در یک‌طرف و منادیان شهوت و هوس در یک‌طرف، همیشه با هم می‌جنگند. در دنیا همیشه برقرار است، هم گروهی‌که دعوت به تقوی می‌کنند، هستند و گروهی که دعوت به شهوت و هوس می‌کنند، هستند باید باشد، « وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا»[[40]](#footnote-40). خدا دو گروه قرار داده همیشه آیه شریفه نظرش این‌است همیشه در مقابل دستگاه‌های شهوت و هوس دستگاه‌های روحانیت، معنویت داشته‌ام و دارم و خواهم‌ داشت همیشه در مقابل افکار آلوده و ناپاک، افکار پاک و تابناک قرار داده‌ام در مقابلشان بایستند. آن گروه کارخود را بکند این گروه کار خود را بکند تا در این میان انسانهای مرد از نامرد امتیاز پیداکنند. «اِنَّ فی تقلب الاحوال عُلِمَ جواهِرُالرجال»[[41]](#footnote-41)، در صحنه‌های جنگ و میدان‌های مبارزه و تحوّل انقلاب است که ماهیت انسانها بارز می‌شود مردها از نامردها جدا می‌شدند. درجه حریّت و شهامت، ایمان و حقیقت به بروز می‌رسد چه کسی از کدام درجه ایمان و حقیقت است، چی کم دارد؟ این معلوم می‌شود و لذا در محیط‌های آرام انسان خودشان برای خودش مشتبه است که نمی‌فهمد چه‌کاره‌است؟ عبدالملک مروان در سن جوانی آدمی بود خیلی رقیق‌القلب،آرام، مهربان، همیشه هم توی مسجدالحرام قرآن می‌خواند.

کبوتر حرم می گفتند او را، روزی که پدرش مرد، خبر به او رسید که خلیفه شده‌ای خبر رسید در مسجدالحرام مشغول تلاوت قرآن بود، تا فهمید پدر مرده و این رسیده به خلافت، قرآن را بست همانجا و گفت «هذا آخِر العهدی بِکَ»[[42]](#footnote-42) آخرین دیدار من و تو همین‌جاست. دیگر دیدار بماند تا روز قیامت، رسید و به مسند سلطنت نشست. وقتی‌که حاکم شد، عجیب شد در خونریزی و آدمکشی ضرب‌المثل شد یعنی آن درنده‌خویی در وجودش گل کرد، چون میدان جنگ نبود، آرام بود و خیلی هم قرآن‌خوان بود، کبوتر حرم بود، تا زمینه پیش‌آمد که حالا خلیفه بشوم، حکومت داشته باشم، بر این امّت، یا کنار بشینم، نه این‌جا جنگ عقل و هوس در گرفت عاقبت هم بر سریر سلطنت نشست و آن خوی درنده‌خویی که در باطنش بود و زمینه بروز نبود، بروز کرد درش، یک آدم خونخوار عجیبی شد، بیست سال هم در مسند حکومت بود، زُهری از علماء معاصر او هست، یک‌روز به او گفته که من شنیده‌ام تو شراب می‌خوری؟ تو آدمی بودی مقدس و مسجدی و نمازخوان، قرآن‌خوان، چطور شدی! چرا شراب می‌خوری؟! گفت: عجیبه، شراب که می‌خورم هیچی، خون مردم می‌خورم، خودش افتخار به این می‌کرد. « زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ»[[43]](#footnote-43) « أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا»[[44]](#footnote-44) اینجور می‌شود، در صحنه جنگ میان عقل و هوس اون باطن ظهور می‌کند، باید باشد، شیطان هم باشد، مَلَک هم باشد، نبی باشد و در مقابل شیاطین انس و جن هم باشد، عقل باشد، هوس باشد، منادیان تقوا باشند و منادیان بی‌عفتی، شهوت و هوس باشند تا عالم اختیار تمام بشود و به میعاد برسیم و لذا «فَذَرهُم وَ ما یفترون» رهایشان کن فعلاً « وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ»[[45]](#footnote-45) بگذار گوش بدهند، مردم هوی پرست و دنیادار،گوش بدهند به حرف همان کسانی‌که دعوتشان می‌کنند «وَلِتَصغی اِلیه» ما اختیار داده‌ایم گوش را برای شنیدن حرف حق و حرف باطل، «لِتَصغی اِلَیهِ اَفئدَهُ» دلهای این مردم که به آخرت ایمان ندارند گوش بدهند وَلِیَرضوهُ و بپسندند حرف آنها را «و وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ» در همان وادی گناهانی‌که دارند پیش بروند و اختیار داده‌ایم به اینها جلوشان را هم نمی‌گیریم، « كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ»[[46]](#footnote-46) و همین این گروه و هم آن گروه را ما کمک می‌کنیم منتها ما راهنمایی کرده‌ایم، اتمام حجت شده روز قیامت نخواهند توانست به ما بگویند که چرا ما را خبر نکردید؟ ما خبر کردیم، آینده را هم گفتیم که شما که نرفتید هنوز، آینده را ما گفتیم، ما خالق عالم هستیم، مبدأ و منتها دست ماست. شما هم سرنوشت‌تان را معیّن کرده‌ایم پس اتمام حجت شده دیگر، اتمام حجت شد امّا عجیبه دیگر، در صدر اسلام ما انسان واقعاً تعجب می کند از وفات پیامبر اکرم اینقدر نگذشته بود که این انسانها مسلمانها چه بلایی برسر اسلام آوردند اینها منافقین صدر اسلام دیگر، فلذا آقایان، به نوجوانان و جوانان فهماند که ماهیت شیعه چی هست؟ و کسی پیدا شد و چطور پیدا شد؟ شیعه یک ملّت معترض انتقادگر در مقابل یک اکثریّت منحرف، شیعه همین است ماهیّت شیعه یک اقلیت مبارز، اقلیّت مبارز در مقابل اکثریّت منحرف از اسلام و از روز وفات پیغمبر بروز کرد ملت شیعه، البته از اوّل بذرش پاشیده شده بود.

از همان روزی که رسول اکرم مبعوث شد، همان روز اولی که دعوت کرد،این قبیله خودش را و اطعام کرد روز اوّل بود، همان‌روز اوّل که رسالت خودش را ابلاغ کرد، وصایت علی علیه السلام را ابلاغ کرد همان روز فرمود که من از جانب خدا مبعوثم شما در درجه اول که فامیل من هستید « وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»[[47]](#footnote-47) اوّل شما را انذار کنم شما را دعوت کرده‌ام عموهای من هستید، فامیل من هستید، اوّل به شما می‌گویم من پیغمبر مبعوث از جانب خدا هستم شما را انذار می‌کنم از عالم پس از مرگ، خود را منظّم کنید و امروز هرکه در این مجلس اوّل به من دست بیعت بدهد، وصی من خواهد بود در همانجا حضرت امیر(ع) برخاستند عرض کنم که کودک ده ساله هم بود من بیعت می‌کنم، فرمود بنشین، بار دّوم تکرار کرد تا سه بار، در هر سه بار هم علی علیه السلام برخاست بعد فرمود که بدانید« هذا أَخِی وَ وَصِّی و خَلیفتَی فیکُم فَاسَمعوا لَهُ و اطیعُوُه»[[48]](#footnote-48)

این برادر من است، وصی من است، جانشین من بعد از من است، گوش به حرفش بدهید و اطاعتش کنید از همان روز اول بعثت که اظهار رسالت شد همان روز اظهار وصایت هم شد. پس از آن روز بود و ولی خوب هنوز شیعه جمعیت بروز نکرده بودند. دنبال مولا بودند و همه می‌شناختند ولی خب تا روز رحلت پیغمبر اکرم، بعد از وفات رسول اکرم(ص) آن جمعیت دنیاداری که دنبال فرصتی بودند که اون باطنشان بروز کند، آن روز اظهار مخالفت کردند. بدن پیغمبر را گذاشتند همان جا هنوز غسل داده نشده، رفتند سقیفه بنی ساعده تشکیل دادند، مدت‌ها دنبال این فرصت بودند که چنین فرصت پیش بیاد، اون هوس ریاست‌طلبی که در سر دارند تحقّق بدهند، رفتند در سقیفه نشستند و با هم مشاوره کردند به قول خودشان جانشین پیامبر را معیّن کردند، پسر ابی قحافه، ابوبکر را معیّن کردند، خب معلوم، شیعه دیدند اینجور واقع شد، شیعه که بود؟ فقط در رأسشان حضرت امیر علیه الصلاه والسلام بود اعضایی‌که دنبالش‌ بودند سلمان، ابوذر و مقداد و عمار نظایر اینها افرادی در تمام دوران بعثت در صف مجاهدین بودند،و در میدان های جنگ فداکاری‌ها کرده بودند، این اقلّیتی بودند، آنها اکثریّت را بردند. جمعیت شیعه اقلیّتی بودند، ایستادند در مقابل اکثریّت و انتقاد و اعتراض کردند، این حرف این کار باطل است، معیّن شده خلیفه از جانب خدا، علیِ امیر خلیفه ‌است و جانشین پیغمبر است، شما رفتید حالا تشکیل سقیفه دادید و خلیفه معیّن می‌کنید اعتراض کردند، و لذا آن ‌روز شیعه بروز کرد از روز اول بعثت شیعه بذرش پاشانده‌شد، افشانده‌شد، ولی بروزش بعد از وفات پیغمبر اکرم بود. که در مقابل همه ایستادند یک اقلیّتی مبارز و معترض در مقابل اکثریّت منحرف، اینها در هر زمانی بودند، درهر زمانی هستند، همیشه شیعه یک اقلیّت ، اقلیّت‌اند امّا مبارز هستند در مقابل اکثریّت منحرف، که می‌گویند باید در ممکلت اسلامی حکومت، حکومت آل علی علیهم‌السلام باشد. سیاست آنها منطق شیعه همین است شعار که می‌دهد ولایت علی دارد، منظورش همین‌است، یعنی ما معتقدیم باید در مملکت و حکومت اسلامی ولایت، ولایت آل علی، حکومت، حکومت آل علی باشد و دیگران را که انتخاب کرده‌اید،شما اینها نه، جانشین پیغمبر نیستند. در هر زمانی،شیعه منطقش این‌است ولی خب دیگه این همه جنگ و جدل‌ها و خونریزی‌ها پیش‌آمد برای شیعه هم خیلی گران تمام‌ شد. این اعتراض در مقابل اکثریّت منحرف هنوز هم هست که چه بسا، افرادی باورشان نمی‌شود که آیا در اسلام در میان همین جمعیّت کم است و آن اکثریّتی که به آن سمت رفته‌اند همه منحرف‌اند، خب بله، چندین میلیون جمعیّت را منحرف کردند و در اثر یک دنیا‌داری، دنیاطلبی دیگر، باید پناه به خدا انسان ببرد که رسول اکرم آمد و زحمت‌ها کشید، خون دل‌ها خورد و درخت اسلام را غَرس کرد. در زمین بشریّت ولی تا رفت ریختند اراذل و اوباش و یغماگران این درخت را شکستند بال و پرش‌را، شاخ و برگش را در هم ریختند، نگذاشتند، به محصول و میوه بنشیند. یگانه پیغمبر اکرم دخترش، زهرا اطهر علیها‌السلام، ناله‌ها زد، فریادها کشید، فقط مختص او هم بود، زمینه جوری بود که خود دختر پیغمبر که رسول خدا او را قبلاً معرفی کرده ‌بود، دست او را می‌بوسید، اینقدر بزرگ‌است من که پیغمبرم، به منزله فرزند او هستم، اینقدر احترام برایش قائل‌بود، یعنی شما بعد از من مراقب باشید این مادر برای من مادر است، احترامش واجب‌ است تا برسد به شما که امت هستید، معرفی‌کرد که می‌فرمود: هرکه او را اذیّت کند مرا آزرده. آزردن من آزردن خداست، یعنی می‌شود یک مسلمان پیغمبر را بیازارد، خدا بیازارد، آیه هم فرموده که کسانی‌که بیازارند خدا و رسول را، ملعون‌اند « إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا»[[49]](#footnote-49) مردمی که ایذاء کنند خدا و رسول را ملعون دنیا و آخرت هستند و پیغمبر هم فرمود که ایذاء فاطمه، ایذاء من است او را اذیّت کند مرا اذیِت کرده‌است، قرآن هم گفته، اذیّت‌کنندگان خدا و رسول ملعونند. خب چطور می‌شود که انسان پیرو قرآن باشد در عین کسانی‌را که اذیُت کرده‌اند زهرا علیها‌السلام را و با اذیت او، خدا و رسول خدا را اذیت کرده، اینها حق داشته‌باشند که رئیس‌است باشند و جای پیغمبر بنشیند کار را به جایی رساندند که علیِ امیر علیه‌السلام باید برود تو بیابان آبیاری کند، بیل بزند، درخت بکارد، اونی‌که خدا او را معیّن کرده، که امیر بر بشر باشد، اون‌که می‌گوید رسول فرمود: «انا مَدینهُ العِلمِ وَ عَلیٍّ بابُها»[[50]](#footnote-50) او که می‌گفت «سَلُونی َقبلَ أَن تَفقِدوُنی»[[51]](#footnote-51) تا من از دستتان نرفته ام آنچه‌ می‌خواهید بپرسید از زمین و آسمان یعنی هدایت شما دست من‌است، کاری کردند او باید برود تو بیابان بیل بزند، باغ درست کند و آبیاری کند، ابوبکر و عمر از همه‌جا بی‌خبر بنشینند بر سریر خلافت و بخواهند دین به دست مردم بدهند، قرآن برای مردم بیان کنند و لذا جا داشت دختر پیغمبر می‌فرمود که «عَجَّل وَفاتی»[[52]](#footnote-52)، خدایا مرگ‌ام را زود برسان یعنی من دیگر نمی‌توانم تحمل کنم، «عَجِّل وفاتی سریعاً»[[53]](#footnote-53)، مرا زود از این دنیایی که سراسر ظلم گرفته مرا از این دنیا بیرونم ببر، به قول آن شاعر بزرگوار عجیب کاری کردند.

وَمُجَمِّعِي‌ حَطَب‌ٍ عَلَي‌ الْبَيْت‌ِ الَّذِي‌         لَم‌ْ يَجْتَمِع‌ْ لَوْلَاه‌ُ شَمْل‌ُ الدِّين‌ِ[[54]](#footnote-54)

هیزم آوردند در خانه‌ای را آتش زدند ، اگر آن خانه نبود همه خانه‌ها طعمه آتش بود.

وَدَنَت‌ْ اءلَي‌ الْقَبْرِ الشَّرِيف‌ِ بِمُقْلَة‌ٍ         عَبْرَي‌ وَقَلْب‌ٍ مُكْمَدٍ مَحْزُون‌ِ[[55]](#footnote-55)

با چشم اشکبار و قلب فشرده خطاب به قبر پیغمبر کرد. زهرا علیه‌السلام فرمود:

ابَتَاه‌ْ هَذَا السَّامِرِي‌ُّ وَعِجْلُه‌ُ             تُبِعَاوَمَال‌َ النَّاس‌ُ عَن‌ْ هَارُون[[56]](#footnote-56)

پدر ببین چه کار کردند سامری با گوساله‌اش پیشوا شدند، هارون امت را کنار زدند. گوساله را بر سریر خلافت نشانیدند کدام مصیبت را بگویم:

اي‌َّ الرَّزَايَا اتَّقِي‌ بِتَجَلُّدِي‌             هُوَ فِي‌ النَّوَائِب‌ِ مُذْحَيِيت‌ُ قَرِيِني

فَقْدِي‌ ابِي‌، ام‌ْ غَصْب‌َ بَعْلِي‌ حَقَّه‌ُ         ام‌ْ كَسْرَ ضِلْعِي‌ ام‌ْ سُقُوط‌َ جَنِين[[57]](#footnote-57)‌ِ

پدرم از دستم رفت، شوهرم را حقش را غصب کردند یا بگویم پهلویم را شکستند.بچه‌ام را هم کشتند.

«لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم»

پروردگارا به حرمت فاطمه زهرا(س) ما را در صراط مستقیم دین ثابت قدم نگه بدار.

حبّ علی و آل علی را در دل‌های ما بیفزای. بغض دشمنانشان را هم در دلهای ما افزون بفرما،

حسن عاقبت به همه ما عنایت بفرما.

1. سوره انعام، آیه 111 [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره انعام، آیه 11 [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره انعام، آیه 108 [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره انفال، آیه 48 [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره فاطر، آیه 8 [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره انعام، آیه 110 [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره محمد، آیه 23 [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره بقره، آیه 7 [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره انسان، آیه 3 [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره تکویر، آیه 29 [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره حمد، آیه 4 [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره حمد، آیه 4 [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره انفال، آیه 48 [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره انعام، ایه 108 [↑](#footnote-ref-14)
15. سوره فاطر، آیه 8 [↑](#footnote-ref-15)
16. سوره انفال، آیه 48 [↑](#footnote-ref-16)
17. سوره انعام، آیه 108 [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره فاطر، آیه 8 [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره انعام، آیه 110 [↑](#footnote-ref-19)
20. سوره محمد، آیه 23 [↑](#footnote-ref-20)
21. سوره نحل، آیه 93 [↑](#footnote-ref-21)
22. سوره بقره، آیه 26 [↑](#footnote-ref-22)
23. سوره بقره، آیه 26 [↑](#footnote-ref-23)
24. سوره صف، آیه 5 [↑](#footnote-ref-24)
25. سوره اسراء، آیه20 [↑](#footnote-ref-25)
26. سوره صف – آیه 5 [↑](#footnote-ref-26)
27. سوره محمد – آیه 23 [↑](#footnote-ref-27)
28. سوره انعام – آیه 111 [↑](#footnote-ref-28)
29. سوره انعام – آیه 111 [↑](#footnote-ref-29)
30. سوره انعام - آیه 111 [↑](#footnote-ref-30)
31. سوره انعام - آیه 112 [↑](#footnote-ref-31)
32. سوره ص – آیه 77 [↑](#footnote-ref-32)
33. سوره انسان – آیه 3 [↑](#footnote-ref-33)
34. سوره انعام – آیه 112 [↑](#footnote-ref-34)
35. -همان [↑](#footnote-ref-35)
36. - همان [↑](#footnote-ref-36)
37. [↑](#footnote-ref-37)
38. .تهذیب الکمال، ج 21، ص 357 [↑](#footnote-ref-38)
39. .همان [↑](#footnote-ref-39)
40. سوره حج – آیه 40 [↑](#footnote-ref-40)
41. نهج البلاغه – حکمت 208 [↑](#footnote-ref-41)
42. .تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 201 [↑](#footnote-ref-42)
43. سوره انعام – آیه 108 [↑](#footnote-ref-43)
44. سوره فاطر – آیه 8 [↑](#footnote-ref-44)
45. سوره انعام – آیه 113 [↑](#footnote-ref-45)
46. سوره اسراء – آیه 20 [↑](#footnote-ref-46)
47. سوره شعراء – آیه 214 [↑](#footnote-ref-47)
48. . الغدیر، ج 2، ص283 [↑](#footnote-ref-48)
49. سوره احزاب – آیه 57 [↑](#footnote-ref-49)
50. . المستدرک حاکم نیشابوری، ج 3، ص 126 [↑](#footnote-ref-50)
51. نهج البلاغه [↑](#footnote-ref-51)
52. .الامالی ، ص 312 [↑](#footnote-ref-52)
53. .همان [↑](#footnote-ref-53)
54. .دیوان ازری، ص 160 [↑](#footnote-ref-54)
55. .همان [↑](#footnote-ref-55)
56. .همان [↑](#footnote-ref-56)
57. .همان [↑](#footnote-ref-57)